جلسه 775

یکشنبه 02/07/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در روایاتی بود که به آنها استدلال شده بود بر نفی حجیت خبر واحد. که ما عرض کردیم اینها سه طائفه هستند.

طائفه اولی مربوط است به طرح خبری که مخالف با قرآن مجید است.

عرض کدیم این طائفه دو دسته اند: برخی مفادشان این است که خبر مخاالف کتاب زخرف است، استنکار می کند صدور خبر مخالف با قرآن را از ائمه علیهم السلام. این قسم یقینا شامل خبر اخص مطلق از کتاب نمی شود. چون قطعا از ائمه علیهم السلام علیهم السلام اخباری صادر شده است که مخصص کتاب یا مقید کتاب هست و در این جای شک نیست.

اما قسم دیگر مفادشان نفی حجیت خبر مخالف کتاب است، این ممکن است گفته بشود خبری که اخص مطلق از کتاب است عرفا مخالف کتاب است، و تا علم به صدور آن پیدا نکنیم از امام، حجت نیست. و این مطلبی است که قدماء ملتزم بودند و ادعای اجماع می کردند بر اینکه خبر واحد مخصص عموم کتاب نیست.

اما آن قسمی که مفادش استنکار صدور خبر مخالف کتاب است از ائمه علیهم السلام ما خالف الکتاب فهو زخرف، او قطعا شامل خبر اخص مطلق از کتاب نمی شود، چون از ائمه علیهم السلام صادر شده است مخصصات کتاب، وباید حمل کنیم آن قسم را برا اینکه مراد خبری است که مباین با کتاب هست، نسبتش با کتاب نسبت تباین هست، بگوئیم مراد این خبر مباین با کتاب است که از ائمه علیهم السلام صادر نمی شود.

راجع به این قسمی که فقط نفی حجیت می کند از خبر مخالف کتاب مثل رویات جمیل بن دراج و سکونی که: ان علی کل حق حقیقة (یعنی علامة) وعلی کل صواب نورا، فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه. خب مفاد این روایت نفی حجیت خبر مخالف کتاب هست، اینی هم که در صدر این روایت فرمود فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه به قرینه مقابله ظاهر ما وافق کتاب الله یعنی آن چیزی که با کتاب خدا سازگار است یعنی مخالف نیست، می شود آن را با قرآن وفق داد یعنی درگیر با قرآن نیست مخالف قرآن نیست، اونی که مخالف قرآن است حجیت نیست و آن خبری که موافق قرآن است یعنی مخالف قرآن نیست حجت است، این ممکن است شامل خبر اخص مطلق از کتاب بشود، معنایش این است که این خبر حجت نیست مگر اینکه شما قطع به صدورش پیدا کنید.

در جواب از این روایات که مفادش نفی حجیت خبر مخالف کتاب است، که گفته می شود که اگر این روایات تمام بشود بسیاری از این احادیث ما که قطعی الصدور نیستند ونقش مخصص یا مقید عموم واطلاق کتاب را دارند حجیتشان دچار مشکل می شود، در جواب یک راه این است که بگوئیم عرفا به خبر اخص مطلق از کتاب نمی گویند مخالف. چون مخالف یعنی ناسازگار، خبر اخص مطلق یک وقت از امام معصوم صادر می شود که شأنش شأن تفسیر کتاب است، قرآن ناطق است در ارتکاز متشرعه، این نسبتش با عموم کتاب نسبت قرینه است با ذوالقرینه، قرینه که با ذوالقرینه مخالف و ناسازگار نیست. فرق می کند با حرفی که ابوحنیفه می زند برخلاف عموم کتاب، حرف او مخالف کتاب است، چون او شأنش شأن تفسیر کتاب نیست خودش هم همچنین ادعایی ندارد، هیچ کس هم برای او همچنین مقامی قائل نبوده است. آنوقت خبر واحد هم که می آید می گوید امام علیه السلام فرمود: لاربا بین الوالد والولد، این خبر واحد مفادش مخالف کتاب نیست، بلکه مفادش تفسیر کتاب است. عرف متشرعه وقتی این را می شنود هیچ ناسازگاری و تعارض بین این حدیث و بین اطلاق آیه حرم الربا احساس نمی کند.

ولذا به نظر ما این طائفه حتی آن روایاتی که نفی حجیت می کنند از خبر مخالف کتاب، اینها شامل خبر اخص مطلق که نقشش نقش تخصیص عموم کتاب است و مفسر کتاب تلقی می شود شامل همچنین خبری نمی شود.

سؤال وجواب: مفاد این خبر کلام معصوم است که مخصص عموم کتاب است، اگر این خبر صادر شده باشد مخالف کتاب نیست، پس مفاد این خبر مدلول این خبر ناسازگار با کتاب نیست، مخالف کتاب نیست، مشمول ما خالف کتاب الله فدعوه نمی شود.

مرحوم آقای صدر در کتاب تعارض فرموده است که: ما معتقدیم خبری که اخص مطلق است از کتاب عرفا مخالف کتاب است. درست است که جمع عرفی دارد با عموم کتاب، چون مخصص با عموم جمع عرفی دارد، ولی این معنایش این نیست که بگوئیم مخالف هم نیستند. بالاخره گفته می شود که سالبه جزئیه که مفاد مخصص است با موجبه کلیه که مفاد عام هست تخالف و تنافی دارند، نقیض موجبه کلیه سالبه جزئیه است. منتهی حجیت عام عند العقلاء مشروط هست به عدم حصول مخصص، معنای جمع عرفی این است. والا به نظر آقای صدر عرف می گوید این خبر مخصص مخالف کتاب است.

اقول: این بیان آقای صدر به نظر ما تمام نیست، عرض کردیم این خبر اخص مطلق چون از امام که مفسر کتاب است صادر شده است، و توقع متشرعه این است که ائمه علیهم السلام عموم کتاب را تفسیر کنند اطلاق کتاب را تفسیر کنند، ولذا عرف متشرعه هیچ احساس تنافی و ناسازگاری بین این خبر اخص مطلق ار کتاب با عموم کتاب نمی کند. نمی گوید این خبر مخالف کتاب است یعنی ناسازگار با کتاب است. نه ناسازگار نیست، قرینه است، لاربا بین الوالد و الولد نسبت به حرم الربا ناسازگار نیست قرینه است.

سؤال وجواب: علماء اختلافشان معنایش این نیست که پس دیگر این مطلب قابل فهم عرف نیست، بلکه در همین فهم عرفی اختلاف دارند، بسیاری از اختلافهای علما سر این است که آیا عرف می گوید مثلا وطن صدق می کند بر کسی که دو سال در یک جا می ماند یا صدق نمی کند؟ آیا کسی که یک روز در هفته برای شغل به سفر می رود کثیر السفر هست یا نیست؟ همه اینها اختلاف های عرفی است، این هم همینطور است اختلاف دارند علما.

ما به نظر قاصرمان حق با آنهایی است مثل آقای خوئی که معتقدند خبر اخص مطلق از کتاب عرفا مخالف کتاب نیست ناسازگار با کتاب تلقی نمی شود در عرف متشرعه.

سؤال وجواب: روایات نسبت به عمومات کتاب اینطور نیستند، ما همانجا توضیح دادیم که چون کتاب مجید توقع از ائمه علیهم السلام این است که ائمه علیهم السلام بیایند عموم و اطلاق کتاب را تفسیر کنند، ولذا اگر ائمه علیهم السلام آمدند تخصیص زدند عموم کتاب را، این به عنوان تفسیر قرآن تلقی می شود و این جمع عرفی دارد، وعرفا این خبر مخصص کتاب ناسازگار با کتاب نیست. ما اینجور عرض کردیم.

حالا اگر کسی اصرار کرد مثل آقای صدر گفت نه، خبر اخص مطلق از کتاب مخالف کتاب است و مشمول ما خالف کتاب الله فدعوه می شود. چون نفی حجیت می کند این حدیث ما خالف کتاب الله فدعوه مشکل ندارد، ما یقین داریم که از ائمه علیهم السلام مخصصات قرآن صادر شده، ولی منافات با این ندارد که خبر ظنی الصدوری که مخصص عموم کتاب است حجت نباشد.

مرحوم آقای صدر راه دیگری را ارائه می دهد، می گوید ما روایتی داریم که از این روایت استفاده کرده ایم که دو حدیثی که با هم تعارض کردند در مقام ترجیح نگاه می کنیم ببینیم کدام خبر موافق عموم کتاب است و کدام خبر مخالف عموم کتاب است، مثلا در قرآن است که حرم الربا، یک حدیث گفته اربا بین الوالد و الولد، یک حدیث دیگر مثلا گفته مثلا یحرم اخذ الربا بین الوالد و الولد، این دو حدیث با هم تعارض کردند، صحیحه عبدالرحمن می گوید که قال الصادق علیه السلام: اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه، فإن لم تجدوهما فی کتاب الله فاعرضوهما علی اخبار العامة فما وافق اخبارهم فذروه و ما خالف اخبارهم فخذوه.

آقای صدر فرموده اند ظاهر این صحیحه این است که امام می خواهند مشکل تعارض را بین این دو خبر حل کنند، اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان، یعنی این دو حدیث فی حد ذاته معتبرند، مشکل ما از آنجا شروع شد که با هم تعارض کردند، بخاطر حل مشکل تعارض امام فرموده اند که خبر موافق کتاب را مقدم کنید و ترجیح بدهید بر خبر مخالف کتاب.

پس معلوم می شود ما یک خبر مخالف کتابی داریم که فی حد ذاته حجت است ولو عند التعارض خبر معارض او مقدم می شود. چون ظاهر این صحیحه این است که دو حدیثی که با هم اختلاف داشتند اگر پیدا کردید و ظاهر از این تعبیر این است که این دو حدیث فی حد ذاته مقتضی حجیت داشتند بخاطر تعارض مشکل پیدا کردند، خبر موافق کتاب را بر خبر مخالف کتاب ترجیح بدهید. خب اگر معارض نداشت آن خبر مخالف کتاب، معلوم می شود که حجت بوده است. فی الجمله می فهمیم ولو این صحیحه عبدالرحمن در مقام بیان نیست که چه خبری حجت است، ولی فی الجمله می فهمیم که ما خبرهای مخالف کتاب داریم که حجت باشند. آنوقت قدر متیقن آن خبری است مخصص کتاب است ولی بسهولة، عرف با عموم کتاب آن را جمع عرفی می کند. قدر متیقن این است که همچنین خبری حجت است فی حد ذاته، ولو عند التعارض امام فرموده است که خبر معارض او مقدم می شود چون خبر معارض او موافق با عموم کتاب است.

اقول: به نظر ما این فرمایش تمام نیست، چرا؟ برای اینکه سند این روایت خودش بحث مفصلی دارد، رساله قطب راوندی است که سندش قابل مناقشه است که در جای خودش باید بحث کنیم، چون در سند او سید ابوالبرکات آمده که توثیق از قدماء ندارد.

حالا قطع نظر از سند ما اشکال دلالی هم داریم، ما می گوئیم جناب آقای صدر! چه ظهوری دارد این تعبیر که اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه در اینکه می خواهد در مقام ترجیح احدی الحجتین باشد؟ شاید در مقام تمییز حجت از لاحجت است؟ مثل این می ماند که شما می گوئید دو تا عادل باید شهادت بدهند بر مثلا یک حادثه ای در دادگاه، والا قولشان معتبر نیست. یک آقایی می آید به شما می گوید که آقا مدعی دو تا شاهد دارد منکر هم دو تا شاهد دارد در مقابلش، چون معمولا افراد دقت نمی کنند که آیا این دو شاهد عادلند یا عادل نیستند، شما می آیید گوشزد می کنید می گوئید که نگاه کن ببین هر کدام که عادل بودند شهادت آنها را قبول کن، ولی اگر هر دو عادل بودند تعارض می کند و تساقط می کند بینه مدعی با بینه منکر. این اشکال دارد و عرفی نیست این مطلب؟ با اینکه ترجیحی در کار نیست بلکه تمییر حجت از لاحجت است. اما چون مردم غفلت دارند از شرائط حجیت بینه، نمی دانند که باید شاهدین عادل باشند نه صرف اینکه مورد اعتماد محل باشند، این را توجه ندارند، شما ملتفت می کنید مردم را. این اشکال ندارد و کاملا عرفی هست. الان در شهادت بر اعلمیت، خیلی از مردم فکر می کنند که هر کس معمم بود امام جماعت محلشان بود محاسن سفیدی داشت مثلا، این دیگر اعلم شناس است. می آید به شما می گوید آقا امام جماعت محل ما می گوید زید اعلم است، امام جماعت محل دیگر می گوید عمرو اعلم است، شما می گوئید نگاه کن ببین کدامیک خبره اند به قول او عمل کن، این اشکال دارد؟ با اینکه خبرویت از شرائط حجیت کسی است که شهادت بر اعلمیت می دهد. این اشکال ندارد. امام علیه السلام در این صحیحه هم اینجور فرموده (صحیحه به تعبیر آقای صدر): که دو حدیث مختلف وقتی به دست شما رسید، عرضه کنید این دو حدیث را بر کتاب الله، آنی که مخالف کتاب است او را طرح کنید، چون او شرائط حجیت را ندارد، وبا این کار بسیاری از موارد اختلاف حدیث برطرف می شود. چه اشکالی دارد؟ حتما باید امام مرجحات باب تعارض را مطرح کند؟ نمی تواند شرائط عام حجیت را که مورد غفلت مردم است بیان کند؟

وشاهد این عرض ما این است که یک روایاتی داریم به طور مطلق ربطی هم به باب تعارض ندارد، که می گوید حدیث را عرض بر کتاب کنید. به قول مرحوم آخوند اینکه ما بگوئیم آن ما خالف کتاب الله فدعوه در روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله که باب تعارض هست مراد از این مخالفت یک معنایی است غیر از آن مخالفتی که در روایاتی که شرائط عام حجیت را بیان می کند مثل ما خالف کتاب الله فهو مردود یا زخرف یا فدعوه که در هیمن روایت سکونی بود که شرائط عام حجیت را بیان می کرد، بگوئیم مراد از مخالفت با کتاب در این روایاتی که شرط حجیت را بیان می کند مخالفت بالتباین است، مراد از مخالفت در روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله که در مقام تعارض وارد شده اخص مطلق هست مخالفتی است که جمع عرفی با قرآن دارد، خب این لفظ مخالفت در برخی از این روایات به معنای مخالفت بالتباین باشد که تعارض مستقر است و در یک روایت دیگر که روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله باشد به معنای مخالفت و تعارض غیر مستقر هست که جمع عرفی دارد با قرآن مثل اینکه اخص مطلق از قرآن است، این خلاف متفاهم عرفی است، بلکه ظاهر عرفی این است که مخالفت در همه اینها به یک معناست.

منتهی ما حرفمان این است که مخالف قرآن بر خبر اخص مطلق از قرآن صدق نمی کند، چون مخالف یعنی ناسازگار، وخبر اخص مطلق نقشش نقش قرینه و تفسیر است نسبت به ظواهر کتاب وعرف او را ناسازگار با کتاب نمی بیند.

سؤال وجواب: نه، می گوید ورد حدیثان مختلفان، راوی ممکن است غافل باشد از اینکه خبر مخالف کتاب کاملا می شود با همین محک که خبر مخالف کتاب است پس طرح باید بشود با این محک می شود بسیاری از اختلاف حدیثها را حل کرد و تمییز داد حجت را از لاحجت، چون خبر مخالف کتاب حجت نیست، خیلی ها غفلت دارند از این نکته. و ربطی هم به باب تعارض ندارد، ولذا امام علیه السلام فرمود که احادیث ما را عرض بر کتاب بکنید ومردم را متنبه می کند به این مطلب که در باب تعارض هم از همان تمییز الحجة عن اللاحجة استفاده کنید بسیاری از تعارضها حل می شود، اگر حل نشد آنوقت نوبت می رسد به ترجیح به مخالفت عامه.

سؤال وجواب: اصلا توجه ندارد که نگاه بکند ببیند این حدیث مخالف کتاب هست یا نیست. مثلا حدیث جبر در اصول کافی هست که مفادش این است که لو علم الناس کیف خلقوا لما لام احد احدا. یا در حدیث است که عاصی قادر نیست که اطاعت کند خدا را، خب این جبر است. توجه نداشته اند که این حدیث را با کتاب خدا مقایسه کنند، بعد مفاد قرآن اختیار است ومفاد این دو حدیث جبر است و از این راه بفهمند که این حدیثها اعتباری ندارد، توجه نداشته اند به این نکته حضرت می خواهد متوجه شان کند، اشکالی ندارد.

برخی مثل آقای صدر و سیستانی یک معنای دیگری برای خبر مخالف کتاب معنا کرده اند، گفته اند: مخالف کتاب یک وقت می گوئیم مخالف با این مدلول لفظی کتاب هست بعد حساب می کنیم نسبت تباین است یا نسبت عموم من وجه است یا نسبت اخص مطلق است، این کاری است که مشهور می کنند. مثلا حرم الربا، اگر یک حدیثی بگوید الربا حلال می گویند مخالف بالتباین است با کتاب، اگر بگوید الربا بین الوالد والولد حلال می گویند اخص مطلق است از کتاب. اما یک معنای دیگری می شود برای مخالفت کتاب ایشان مطرح کرده است، وآن این است که بگوئیم مخالفت روحیه با کتاب. ما خالف کتاب الله فدعوه یعنی مخالف با روح قرآن، ممکن است هیچ آیه ای در این مورد نازل نشده، اما با روح قرآن تنافی دارد این مطلبی که در این حدیث آمد. فرض کنید در شب نهم ربیع رفع قلم می شود. خب این آیه ای در این مورد نازل نشده است، ولی مخالف با روح قرآن است. شبیه اینکه گاهی به شما یک شعری را می دهند می گویند این شعر حافظ است، می گوئید این مخالف با اشعار حافظ است، این یعنی همسویی با اشعار حافظ ندارد، نه اینکه حافظ ضد این را گفته است، نه، بلکه همخوانی ندارد با اشعار حافظ. برخی از احادیث است که با روح قرآن تنافی دارد. مثلا یک حدیثی است بعضی استدلال می کنند که ثلاثة ان لم تظلمهم ظلموک السفلة و زوجتک و خادمک، اینجور حدیث را معنا می کنند که بالاخره اگر به زنت ظلم نکنی به تو ظلم می کند پس برو به زنت ظلم کن. خب به این معنا می شود مخالف روح کتاب که حتی با دشمن هم قرآن می فرماید عادلانه برخورد کنید. این می شود مخالف روح کتاب.

اقول: این حرف خوبی است، منتهی باید با استحسان و اینها برخورد نکنیم با این مسئله، واقعا مخالفت روحی با کتاب مخالفت روحیه باشد با یقینیات کتاب. اما اینکه بیائیم با استحسان جلو برویم هر چه را که ذوقمان نپسندید بگوئیم مخالف با روح کتاب است نه این درست نیست. بله اگر یک چیزی مخالف با روح قطعی کتاب باشد این حرف مطلب خوبی است.

حالا یک مؤیدی هم دارد این مطلب، که بعضی از تعابیر اینجور دارد در مرسله ابن بکیر که فوجدتم له شاهدا او شاهدین من کتاب الله. خب این شاهدا او شاهدین، خب شاهد یک دانه باشد و یک موافق از قرآن داشته باشد این حدیث کافی است، دیگر شاهدین می خواهیم چه کار؟ این شاهدا او شاهدین معلوم می شود که مدلول قرآن را نمی گوید، مؤیدات از قرآن را می گوید، یعنی این مضمون حدیث مؤید یا مؤیدهایی در قرآن دارد، نه دلیل. مثلا یک حدیث بیاید بگوید دعاء عند رؤیة الهلال واجب است، در قرآن هیچ دلیلی بر این نیست، ولی شاهد یا شاهدانی در قرآن با این هست که خدا در قرآن امر می کند به ذکر خدا، اذکرونی، اقم الصلاة لذکری، ادعوا ربکم، خب اینکه می گوید عند رؤیة الهلال دعا واجب است می شود موافق با شاهد یا شاهدین من کتاب الله. این دلیل که نیست.راجع به دعاء عند رؤیة الهلال در قرآن که نه به عمومش و نه به اطلاقش مفادش وجوب نیست، ولی این وجوب دعاء عند رؤیة الهلال با روح قرآن موافق است و شاهد وشاهدینی من کتاب الله هم دارد. این تفسیر بدی نیست، منتهی ما عقیده مان این است که مخالف با قرآن اعم است از مخالف بالتباین یا مخالف با روح قطعی کتاب.

طائفه ثانیه از این روایات، روایاتی است که مفادش این است که خبری که شاهدی از قرآن بر او باشد مقبول است. مثل صحیحه ابن ابی یعفور، می گوید سألته عن اختلاف الحدیث یرویه من نثق به و من لانثق به، قال: إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله صلی الله علیه وآله والا فالذی جاءکم به اولی به، این صحیحه می گوید حدیثی که شاهدی از قرآن یا کلام رسول الله طبق آن باشد مقبول است والا اعتبار ندارد. خب این عرفا به معنای الغاء حجیت خبر واحد می شود اگر بگوئیم خبری مقبول است که یک آیه ای از قرآن موافق با آن باشد. خب اگر آیه قرآن موافق با او باشد دیگر نیاز به آن خبر نخواهیم داشت.

مرحوم آقای خوئی اینجا فرمایش عجیبی دارد، فرموده: ما یقین داریم که از ائمه علیهم السلام مخصصات قرآن صادر شده است، ما این را یقین داریم. پس باید بگوئیم مراد از این صحیحه این ابی یعفور مثلا این است که خبر ضعیف را عمل نکنید، والا خبر ثقه ولو مخصص قرآن باشد ما باید عمل بکنیم، دلیل حجیت خبر ثقه می شود مخصص این صحیحه. چون علم داریم از خارج که ائمه علیهم السلام علیهم السلام مخصصاتی از آنها صادر شده در رابطه با عمومات قرآن، پس باید بگوئیم این صحیحه ابی ابی یعفور تخصیص می خورد به موردی که ثقه خبر بدهد از وجود مخصص، خبر بدهد از یک مخصصی در روایات، این خبر ثقه حجت خواهد بود.

تأمل بفرمائید در این فرمایش عجیب آقای خوئی ببینید اشکالش در کجاست انشاءالله فردا.